

شهربانو باوند



# عقابان زاکروس

چاپ دوم



انتشارات آرمان خواه

فروردین ماه ۱۳۹۴



---

---

**فهرست :**

---

---

پیش درآمد ..... ۳

پیش گفتار چاپ دوم ..... ۷

**و با شعرهای :**

آذر پگاه ..... ۱۲

پاس درفش ..... ۲۱

درفش زرین ..... ۲۶

عقابان زاگروس ..... ۳۱

بهار پیروز ..... ۳۵

گذرگاه مهر ..... ۴۱



## پیش درآمد

اکنون ، در آن سوی مرزها ، در پهنه‌ی دشت‌ها و بر فراز کوهستان‌های نیاخاک ، رزمی گران در گیر است .  
تیره‌ای برومند از تبار ما ، در پناه گرمی و شوریدگی قلب‌های خود ، از آیین و فرهنگ ملت ما پاس‌داری می‌کنند و در برابر یورش اهریمنان ، نگهبانان راستین آزادگی ، فر و شرف تبار و فرهنگ ما هستند .  
دیرزمانی است که آنان ، بر روی هر صخره کوهستان‌های میهن ، در بستر هر وجب از خاک این نیاخاک ، جلوه‌هایی ورجاوند از قهرمانی و آزادگی ملت ما را نقش بسته‌اند .



در آن سرزمین‌های دوردست و کوهستان‌های سرکشیده‌ی کردستان آن سوی مرز ، هم‌تباران ما با دلیری بسیار جنگیده‌اند و با ایثار خون خود بر بستر خاک میهن ، نهال آزادی ، غرور و زندگی تبار و فرهنگ ما را آبیاری کرده‌اند .

دیرین‌زمانی بود که جز گروهی انگشت‌شمار ، بر این رستاخیز شکوه‌مند هم‌تباران ما در آن سوی مرز ، آگاهی نبود . نیروهای اهریمنی ، نمی‌گذارند تا مردم این سوی مرز ، رزم گران‌قدر دلیران آن سوی مرز را بشناسند و بدان ارج و سپاس گذارند .

زمان گذشت و جنبش همه‌ایرانی پان‌ایرانیسم ، مشعل



فروزان تاریخ را برافروخت ؛ تیره‌گی‌ها از هم دریده شد ،  
پرده‌های افسون و دروغ از روی رازهای بزرگ تاریخ به کنار  
کشیده شد و حزب پان ایرانیست ، پیوند مردمان این‌سوی  
مرز با رستاخیز دلیران کرد آن سوی مرز را بر همگان آشکار  
ساخت .

سرودهای هم‌دلی ، سر داده شدند ، قلب‌ها ، هم‌آهنگ در راه  
بزرگی ، یگانگی و آزادگی تبار و فرهنگ ما و نیاخاک ما ، به  
تپش در آمدند .

اینک ، سروده‌های دخت ایران پرست شهربانو باوند که از  
کوشندگان گران‌قدر راه بزرگی و یگانگی ایران زمین است  
- بسان فروزشی از آرمان‌های درونی و احساس‌های پرشور



همه‌ی ایران پرستان این مرز و بوم . پیش کش همه‌ی  
دلیران و پیش مرگان کرد آنسوی مرز می‌گردد .  
راستی را که آنان ، عقابان بلند پرواز و آهنین پنجه‌ی  
آسمان نیا خاک ما هستند .

بیست و پنجم مهرماه ۱۳۴۵  
دفتر مرکزی حزب پان ایرانیست



## پیش‌گفتار چاپ دوم

مجموعه‌ی «عقابان زاگروس» سروده‌ی دوشیزه شهریانو باوند، در بیست و پنجم مهرماه ۱۳۴۵ از سوی دفتر مرکزی حزب‌پان ایرانیست به انگیزه‌ی برگزاری هفتمین کنگره‌ی «پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز» به رهبری ملامصطفی بارزانی، منتشر گردید.

به دنبال خیزش هم‌میهنان کرد در آن سوی مرز علیه حکومت‌های ساخته و پرداخته‌ی بریتانیا در میان‌رودان (دل ایران شهر)، حزب پان ایرانیست با همه‌ی توان به یاری پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز برخاست. به ویژه پس از انتشار روزنامه‌ی خاک و خون از سوی حزب پان ایرانیست، بلندگوی نیرومندی



در اختیار خیزش هم میهنان کرد آن سوی مرز به پیش گامی  
پارت دموکرات ، قرار گرفت .

با ژرفتر شدن روابط دو حزب وحدت خواه در دو سوی  
مرزهای تجزیه ، به دعوت پارت دموکرات کردستان آن سوی  
مرز ، هیاتی از سوی حزب پان ایرانیست ، به کردستان آن  
سوی مرز گسیل گردید . اندامان این هیات عبارت بودند  
از : دکتر محمدرضا عاملی تهرانی ( قائم مقام رهبری ) ،  
محمدعلی زرشکی (مسئول تشکیلات قزوین ) ، دکتر عباس  
روح بخش ( مسئول سازمان دانش آموختگان و دانش جویان )  
و دکتر هوشنگ طالع (مسئول دفتر مرکزی ) .

هیات بامداد روز دهم تیرماه ۱۳۴۵ از تهران حرکت کرد و روز  
بعد از پاسگاه مرزی تمرچین گذشت و همراه با گروه پیشباز  
کنندگان ، وارد شهر « حاج عمران » در قلمرو پارت دموکرات



کردستان آن سوی مرز شد .

سفر هیات ، هم‌زمان بود با شکست سخت حکومت عراق در نبردهای « هندرین » و « زوزک » . در نتیجه ، هیات این فرصت را یافت تا افزون بر دیدار و گفت‌وگو با ملامصطفی بارزانی رهبر پارت دموکرات آن سوی مرز و سران این حزب و نیز فرماندهان پیش‌مرگه ، از جبهه‌های جنگ نیز دیدن کند .

در دیدار با ملامصطفی بارزانی رهبر پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز ، وی به روشنی اعلام کرد که باید بار دیگر ، پای تخت شاهنشاهی را به تیسفون منتقل کنیم .

از دیگر سوی ، هم‌زمان تشکیلات برون مرزی حزب پان ایرانیست نیز با سازمان‌های ناسیونالیست کرد در اروپا ، پیمان برادری بست . این پیمان را پرویز ظفری مستول کل تشکیلات حزب



پان ایرانیست در خارج از کشور و جمال نبز به نمایندگی از سوی سازمان‌های ناسیونالیست کرد در اروپا، دستینه کردند. سرانجام درکنگره‌ی پنجم حزب پان ایرانیست، با حضور هیات بلند پایه‌ی پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز، دو حزب وحدت‌گرای از دوسوی مرزهای تجزیه، پیمان برادری بستند. بدین سان، روز شانزدهم تیرماه ۱۳۵۶ و بیش از گذشت یک‌صد و پنجاه سال از تجزیه‌ی خونین سرزمین‌های ایرانی نشین «پان ایرانیسم» (ولو در مقاس کوچک)، تحقق یافت.

به دنبال اعلام برادری حزب پان ایرانیست و پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز، تسهیلات تشکیلات حزب پان ایرانیست در شهرهای کردنشین آذربایجان غربی، در اختیار پارت دموکرات کردستان آن سوی مرز نیز قرار گرفت. این‌گونه بود که پرچم دو حزب وحدت طلب از دو سوی مرزهای تجزیه، در کنار هم



به اهتزاز در آمدند .

شهربانو باوند ، در نوجوانی به مکتب پان ایرانیسم پیوست .  
وی در همه‌ی مراحل مبارزه ، با شور و ایران پرستی ویژه‌ی خود ،  
از پیش گامان نهضت و مبارزه بود ؛ اما افسوس که با همه‌ی  
شیفتگی ، شور و عشق به ایران ، خیلی زود از کنار ما رفت و  
جایش در میان پویندگان راه بزرگی و سرافرازی ایران بزرگ ،  
سخت خالی ماند .

یادش گرامی است و روانش به سپنتا مینو

اسفندماه ۱۳۹۳

هوشنگ طالع



## آذریگاہ

زمان تندبادیست ، بیجان و سخت  
شتابد به آینه‌های دور دست  
به‌بایست ، پیوندد این « بود » و « هست »

کنون ، تندبادی دمان می‌وزد  
به آینه‌های بی‌کران می‌وزد  
به ایران و فردای آن می‌وزد

وزد باد ، بر برف‌های سپید  
به البرز ، بر تیغ‌های امید  
بر ایوان بهرام و ناهید و شید



به آن کوه خاراویی دیرپای  
به پیچد بر آن تیغهی ابرسای  
که ن قاف ، آن آشیان همای

به پیچ و خم کوهساران ماز  
به دریا که دامن گشوده به ناز  
بر آن بستر سبزی رود هرراز

به رویان ، بر آن کوه افراخته  
که آرش ، بر آن تیغهی جان باخته  
رها تیر جان ، از کمان ساخته



بر آن دژ که آن ، کاخ امید بود  
گذرگاه ابر و مه و شید بود  
سرای سپهدارِ خورشید بود

به آن جا که آموی خواند سرود  
شبان گه که ناهید آید فرود  
زند رودکی چنگ ، باواز رود

بر آن یادگار ، از کهن باستان  
« بهار » آن پرستش گه داستان  
به پا ، سرو زرین بر آن آستان



بر آن جنگلِ سرو و کوهِ کبود  
به رودی که در دشت پیچد، چو دود  
به سیر و به سند و به زاینده‌رود

وزان ، تا بر آن مرزِ آزادگان  
بر آن اذرین ، آذرآبادگان  
به دریای چپچست و بر بختگان

به آن رودِ کورش که دارد خروش  
به دشتِ مغان تا بر ایوانِ شوش  
به نیلوفری چشمه و ، جامِ نوش



بر آن نقشِ رستم ، به سیمای کوه  
به آن جاودان پیکرِ پر شکوه  
والرین بر آن نقش ، زار و ستوه

بر آن تختِ جمشیدِ گردنِ فراز  
به شیرازِ حافظ ، به درگاهِ راز  
به شهرِ گل و شهرِ عشق و نیاز

به آن سرخ‌گل‌ها که از خونِ ماست  
بر ابری که چون خونِ گل‌گونِ ماست  
وز آن ، نقشِ بر چهرِ کارونِ ماست



بر آن پهن دریای نیلوفری  
که دارد چو بحرین ، تک گوهری  
که خفته بر آغوش میهن ، پری

بر آن زاگروس ، سنگر پیش مرگ  
بدان جا که لرزید بر خویش ، مرگ  
به دشمن که بر جانش زد ، نیش مرگ

سوی تیسفون ، شهر نام‌آوران  
سوی جاودان باره‌ی خسروان  
به کاخ ایزد و نوشیروان



کنون باد، بر پارس دریا وزد  
به آغوشِ بحرینِ زیبا وزد  
به ایرانِ درفشِ دل آرا وزد

پر باد، تند و توانا شده  
غریونده توفان و کوبا شده  
ز دامنِ ارونند، بالا شده

تو ای پیش‌مرگِ نبرد آفرین  
فریدونِ ماباش، بر دشتِ کین  
بکن بیخِ ضحاک‌ها، از زمین



رها از خمِ بند، اروند کن  
سرِ ماردوشان ، در آن بند کن  
به زندانِ کوهِ دماوند کن

پس از این ، زمانی دگر می‌رسد  
خروشان و توفنده‌تر می‌رسد  
زمانِ خموشی ، به سر می‌رسد

ز خاور، پگاه زرین سرکشد  
سپید آذر ، از دامِ شب پرکشد  
تنِ تیرگی‌ها ، به آذر کشد



کشید آذرین گوی ، از کوه سر  
سپیده گشاید به هر سوی ، پر  
پگاهِ زرین ، روز گیرد به بر

فلاتِ دل افروز ، زیبا شود  
درفشِ نگون سار ، بر پا شود  
هم آغوشِ رنگین کمان ها شود

ز نو ، آریایی درفشِ عقاب  
که ساید بر او ، پرهی آفتاب  
زند رنگ بر کوه و دریای آب

۱۳۴۴/۴/۲۷



## پاسِ درفش

درود : ای سـرافراز کـردِ دلیر  
درود : ای گـران مایه فرزندِ شیر  
درود : ای نـبردآورِ بافرین  
نگهدارِ فرهنگِ ایرانِ زمین  
درود : ای گو ، ای پیش مرگِ سترگ  
تو ای پیش رزمِ تبارِ بزرگ



چهل سال ، درگیر با دشمنی  
به جنگِ سیه‌روی اهریمنی  
چهل سال ، آتش به سامان تست  
به نیرنگ ، بیگانه بر خوان تست  
چهل سال ، از خون تو مرغزار  
شده سرخ و آلاله‌گون کوه‌سار

بر آن سوخته دشتِ خاکستری  
بر آن جویبارانِ نیلوفری  
بر آن کوه‌سارانِ پربرفِ دور  
به شهر رواندوز و کرکوک و زور  
چهل سال ، خورشید غمگین گذشت  
چه شب‌ها که مهتاب ، خونین گذشت



بسی سال‌ها رفت ، کاروند رود  
خروشید و جوشید و در رنج سود  
فزون گشت ، سال از هزارو دویست  
که بر تیسفون ، ابر ، گلگون گریست  
در آن گوشه از خاک ایران ما  
بر آن کاخ خاموش و ویران ما

شب اختر ، ز چشم پر اندوه ریخت  
غباری زمهتاب ، بر کوه بیخت  
شب‌آویز ، آهنگِ غم ساز کرد  
از ایوانِ پرویز ، آواز کرد :  
به شهرِ شهان ، بوم آوا نمود  
شکال از پی شیر ، ماوا نمود



شب و روز و بس ماه و سالِ دراز  
چه‌ها دیده ، این کاخِ گردون فراز  
تو بودی در این بازیِ روزگار  
که یکدم نیاسودی از کارزار  
نکردی رها ، دشمنِ شوم را  
فرومایه‌ی بی بروبوم را

بد اندیش را سرنگون ساختی  
نگون ، به‌راین خاک و خون ساختی  
نیاخاک را ارج بشناختی  
درفشِ همایون ، بر افراختی  
سده‌ها بر آن تیغِ کوه بنفش  
نبرد آزمودی ، به پاسِ درفش



کنون ، روز و رزم تو ، پیروز باد  
شبت روز و دی ، بر تو نوروز باد  
سر تازیان ، گوی میدان تست  
اهورای مزدا ، نگهبان تست

۱۳۴۴ / ۴/۳۱



## درفشِ زرین

درو دیست ، بر پیش مرگانِ کُرد  
درو دیست ، بر شیر مردانِ کُرد  
درو دیست ، بر شهر بانانِ زور  
به کرکوی ، آن مرزدارانِ دور  
به پرّ عقابانِ پیکار جو  
نبرده گوانِ دژِ سورک یو  
بر آن پاک دل ، پاسدارانِ روز  
به فرهنگ سازانِ گیتیِ فروز



بر آن بخت یارِ بلند آرزو  
بر آن دختِ جنگِ آورِ شورجو  
بر آن تکه ، از خاکِ دل بندِ ما  
بر آن سرخ گون تیسر و ارونند ما  
بر آن مهر و پیوندِ این خاک و خون  
بر آن تاقِ بشکسته‌ی تیسفون  
پیامیست ، باخون نوشته به خاک  
سوی آسمانِ روان‌های پاک  
سوی مرزبانانِ آزادمرد  
سوی جان سپارانِ دشتِ نبرد  
به آنان که با تیرگی ، دشمنند  
به جنگِ انیران و اهریمنان



به گفـتِ خداوندِ دانایِ توس  
در آن دم که دارد بر ایران فسوس  
از این مارخوار اهرمن چهر چند  
نه تاج و نه تخت و نه نامِ بلند  
وزین زاغساران بی آب و رنگ  
نه هوش و نه دانش، نه نام و نه ننگ  
تو را جنگِ دشمن ، به آید ز ننگ  
یکی داستان زد بر این بر پلنگ  
که خیره به بدخواه ، منمای پشت  
چو پیش آیدت ، روزگارِ درشت  
به تازی در این سخت پیکارتان  
خداوندِ ایران شود ، یارتان



گرامی بود ، سوک و بزمِ شما  
گرامی بود ، یادِ رزمِ شما  
شما را در این رزم ، یاری دهیم  
بر اهریمنان ، کامیاری دهیم  
پی این نشیب است ، روزی فراز  
به پایان رسد ، این شبانِ دراز  
دگرباره ، خاور شود پر فروز  
ز آتشگه سرخ و تابنده روز  
دگرباره ، کشتیِ زرینِ مهر  
خرامد به دریایِ سبزِ سپهر  
دگرباره ، دامانِ ابرِ سپید  
زمین را شود ، سایبانِ امید



دگرباره ، پران شود آذرخش  
بدرد دل تیگرگی، زان درخش  
دگرباره ، تندر برآرد خروش  
رسد زآسمانها ، پیام سروش:

تو ای تاق بشکسته‌ی ارجمند  
تو ای آسمان‌سای کاخ بلند  
تو که یادگاری ز دیروز ما  
بمان تا به فردای پیروز ما

۱۳۴۴/۹/۲۵



## عقابانِ زاگروس

تیسفون از نو ، درفشِ سروری بر سر گرفته  
پیش‌مرگِ کرد هرسو ، راه بر دشمن گرفته  
پنجوین تا زور را در یورش دیگر گرفته  
پرچمِ دشمن فکنده ، بخت را از سر گرفته  
داد از بی‌دادگر ، گردونِ دون‌پرور گرفته  
چرخ از چنبر گشوده ، باج از اختر گرفته  
این عقابِ رزم ، میدان‌ها به زیر پر گرفته  
بر ستیغِ زاگروس بنشسته و ، سنگر گرفته



تیسفون، رخشید و رخشای، زو سراسر خاور آمد  
آذرخش تیر هرسو پرکشان، چون آذر آمد  
زاگروس غرید و غرش، از هزاران تندر آمد  
نالش تیر و تفنگ گرد، از صد سنگر آمد  
سینه‌مالان، کف فشان، آتش نشان، خونین تر آمد  
موج خون، ز اروند جوشان، دشمنان را بر سر آمد  
تیربارانِ بلا، بر دشمن از بام و در آمد  
ترس و بیک مرگ، پی‌پی، در پی یک‌دیگر آمد



ای دل‌آور کُرد ، کانجا ، پشتِ اهریمن شکستی  
ای هژبر گرد ، کین سان ، لشگرِ دشمن شکستی  
بند بر غولان نهادی ، دیو را گردن شکستی  
مغفرش بر سر شکستی ، جوشنش بر تن شکستی  
راه دیوان و ددان ، در سنگرِ میهن شکستی  
یورش بیگانه را چون آریوبرزین شکستی  
ای « سمیرم » نامور زن ، تیغِ صد رهن شکستی  
دام جادو را به جادوبازوی بهمن شکستی



چون سپیده ، تیسفون ، پیشانیت تابنده بادا  
افسرِ خورشید ایران ، بر سرت پاینده بادا  
دشمنانت خسته و در رزم تو ، افکنده بادا  
بر تو چهرِ روشنِ فردای تو ، فرخنده بادا  
سینه‌ی اروند تو ، آینه‌ی آینده بادا  
ماه‌تاب بخت ، بر تیره‌شبت ، رخشنده بادا  
زاگرسا ، نام عقابت به گیتی زنده بادا  
نازشِ ایران تویی ، ایرن ترا نازنده بادا

۱۳۴۴/۱۰/۲۷



## بهارِ پیروز

فراوان درود و سپاس فزون  
بر آن پاسدارانِ فرهنگ و خون  
به رزم و ره پیش‌مرگان درود  
بر آیین آن شیرمردان درود  
به جنگ‌آور گُرد ، باد آفرین  
ز ما بر تو ای گُرد ، باد آفرین  
به شهر تو و زاد و ، پیوند تو  
به کوه و در و دشت و ، ارونند تو  
به کاخ مهاباد و ، شهر شهان  
بر آن خسروی ، بارگاه مهان



که در سینه ، بس راز بنهفته است  
بر آن دشتِ سیم‌آب‌گون ، خفته است  
همه گرد بر گرد آن ، دشمن است  
به چنگال بی‌دادِ اهریمن است  
در آن گوشه ، از میهن پاک ما  
بر آن مرزِ فرخ‌نیاخاک ما  
دریغا که اکنون بداندیش تو  
نشسته به جای ، کس و خویش تو  
زهر گوشه تازی ، چو مار سیاه  
زده چنبر از کین و ، بر بسته راه  
به فرمود فردوسی راستین  
خدای سخن ، پارسی آفرین



بدان گه که بختِ عرب چیره شد  
زمانه بر آزادگان تیره شد  
اگر کُشت خواهد ترا روزگار  
«چه نیکوتر از مرگ، در کارزار»  
«ترا گاه پیکار، مردن به نام»  
«به از زنده و، تازیان شادکام»  
«چه خوش گفت، مر ماده را نره شیر»  
«که فرزندان ما، گر نباشد دلیر»  
«بیریم از او، مهر و پیوند پاک»  
«پدرش آب دریا و، مادرش خاک»  
کنون، یادگار از دلیران تویی  
گران‌مایه فرزندانِ ایران، تویی



تویی ، کز زمان‌های بسیار دور  
بر آوردی از جان بدخواه ، شور  
تو آن پندِ پرمايه ، بستی به کار  
بر آوردی از روزِ تازی ، دمار  
بر آیین ، همانند تو ، مرد کو ؟  
ز تازی ترا یک ، هم آورد کو ؟  
به پیکار ، چون تیغِ تیز آوری  
بر اهریمنان ، رستخیز آوری  
چو رعدِ تَفَنگت ، بگرد به کوه  
گریزان شود دشمن ، از جان ستوه  
چو آرش ، درخشنده تیر افکنی  
هزاران «ایلوشین» به زیر افکنی



کنون رزم تو ، داستانی شدست  
چو افسانه‌ی باستانی شدست  
گرفته جهان سر به سر ، نام تو  
ز تازی بر آید ، همه کام تو  
دگر ، تیره شام تو ، پایان گرفت  
زمین ، رخشش از شید تابان گرفت  
چو رخشد ، فرازنده‌ی آذرین  
درفش دل‌آرای ایران زمین  
شود تیسفون ، شهر خورشیدها  
پر از شادی و ، مهر و امیدها  
بر ایوان پرویز ، هر شام‌گاه  
زندچنگ ، ناهید در بزم ماه



سرافراز ، کاخِ مه‌آباد باد  
به دست تو این بوم ، آباد باد  
شود سال نو ، سالِ پیروزِ تو  
خجسته بود ، جشنِ نوروزِ تو  
بهار تو ، پیروز و فرخنده باد  
به بند تو ، تازی سرافکنده باد

۱۳۴۴/۱۲/۲۷



## گذرگاهِ مهر

هر آن گه که خورشیدِ زیبا درفش  
بر افرازد از کوهسارِ بنفش  
شود خاک ایران زمین ، پر درخش

سپیده که گل گون پر آفتاب  
بریزد به نیلوفرِ موج آب  
شود روی آموی ، چون زرّ ناب



به کوه زرافشان ، زر افشان شود  
به خاور ، چو لعلِ بدخشان شود  
بدخشان ز خورشید، رخشان شود

بتابد به غزنین و بلخ و خجند  
سمرقند و خوارزم و شهر خوقند  
زند بوسه بر کابل و هیرمند

بر آن کاشمرسرو و بر نو بهار  
بر آتش گه مرو و خرم دیار  
کُند پرتوی مهر و شادی ، نثار



## عقاب زاکروس

دمد هورِ روشنِ گرِ گرمِ سوز  
به توس و نشابور تا نیمروز  
بر آن مردزا شهرِ گیتی فروز

بر البرزِ رویینِ گردنِ فراز  
چو سی مرغِ زرین ، نشیند به ناز  
زند نقش ، بر چهرِ دریایِ ماز

ز فرغانه و دره‌ی آفتاب  
به قفقازِ تابد ، به شهرِ عقاب  
هر آن گه که بیدار گردد ، ز خواب



ز دربند و از گنجه و ایروان  
دمد مهر ، بر آذر آبادگان  
بر آذر گشسب ، آذر آپادگان

نشیند ، بر کوهسار بلند  
بسان سواری ، به سیمین کمند  
کشد دست ، بر یال کوه سهند

در آغوش گیرد ، دماوند را  
نوازد ، سرو تاج ، الوند را  
همان بیستون ، نقش دل بند را



زند بوسه بر آبِ دریایِ پارس  
به دریا که سرسوده ، در پای پارس  
به مُرغاب و سیوندِ زیبایِ پارس

بر آن زاگروس ، کوه خفته به ابر  
گذرگاه شاهین ، کمین‌گاه ببر  
دژِ پیش‌مرگ و گُنامِ هژبر

بر آن تیسفون ، کاخ امیدها  
دمد شید ، بر شهرِ خورشیدها  
به خورشیدها و به ناهیدها



بر آن جا که کُردان و رزم‌آوران  
ستیزند با ، تازی اهریمنان  
بود گوی میدان ، سر تازیان

بدان گه که خورشید آید فرود  
زسیر و ز آمو ، رساند درود  
به کارونِ زیبا و ، ارونِ رود

زسند و کتا تا به کرکوک و زور  
رواندوز و کورنا و ، آن مرز دور  
ببر گیرد از مهر ، تابنده هور



به سوی تو ای پیش‌مرگ دلیر  
به سوی تو ای کرد، ای نره شیر  
به تو، ای نگهبانِ ارونَد و تیر

چو خورشید، این لاله‌ی آتشین  
شکوفد در آغوش ایران‌زمین  
ز ما بر تو آرد، هزار آفرین

ز خورشید بشنو، سرودِ مرا  
همان آریایی، درودِ مرا  
نوازد چو «اروند» رودِ مرا



هم‌اکنون ، به یادِ کهنِ روزگار  
چوشاپور ، شاهنشهِ نامدار  
بکشِ تسمه ، از گردهِ مارخوار

به ایرانِ ترا مهر ، جاوید باد  
ترا تیسفون ، شهرِ امید باد  
درخشانِ درفشِ تو ، خورشیدِ باد

۱۳۴۵ / ۱ / ۱۳

